Yu wu

余污

نام های دیگر: Remnants of Filth (بقایای پلیدی)

اثری دیگر از نویسنده رمان محبوب هاسکی و گربه سفیدش شیزون

نویسنده: Meatbun Doesn't Eat Meat

مترجم: sol

لطفا این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین ادرس ها اون رو دریافت کنین

صلح طلب بودن ما دلیلی بر برخورد ملایم با کپی کار نیست 🔪💔

سایت myanimes.ir

تلگرام @myAnimes

⚠اخطار: این رمان حاوی صحنه ها و الفاظی هست که برای همه سنین مناسب نیست...

مترجم یا سایت مسئولیتی در قبال محتویات رمان ندارد!

فصل چهاردهم

آ-لیان و رفتار خشونت آمیز

"اصلا توجه کردین که اغوش باارزش شی-هه جون هنوز خالیه؟"

"چی؟ فقط میخواین گو مانگ بیارین؟ وانگشو-جون، بنظرم بهتره چند نفر دیگه هم بگین بیان."

از انجایی که همه بخوبی میدانستند که دو ارباب بزرگ، شی-هه و وانگشو، کینه ای عمیق نسبت به گو مانگ دارند،یک نفر بدون حفظ ادب با طعنه گفت:"اینجوری که گو مانگ الان هست، اگه گند نزنه تو حالمون خوبه."

مورونگ لیان در ابتدا به خود زحمت توجه به او را نداد و نگاهش همینطور روی مو شی ثابت مانده بود اما بعد از شنیدن این حرف، گوشه دهانش با لبخندی بالا رفت.

به محض اینکه لبخند زد، چند جوان که مشغول چاپلوسی مورونگ لیان بودند بدنبال او دهان باز کردند.

"هاهاها، اره اره اره، فقط اوردن گو مانگ بدردنمیخوره. مگه میتونه درست بهمون سرویس بده؟ فقط بیشتر اعصابمونو خرد میکنه."

"تو قبلا محافظش بودی؟"

"از خیلی وقت پیش، حالا خوب یا بد، اون هیچ وقت اسم و رسمی برای *کار* نداشته. منم کنجکاو شدم و فکر کردم یکمی شیطونی کنم. به هرحال، میدونی اون...."

قبل از انکه ان ارباب جوان بتواند حرفش را تمام کند، نا گهان سوز سرمایی بر تنش لرزه انداخت، وقتی اطراف را نگاه کرد متوجه شد که مو شی با نگاهی سرد به او خیره شده. نگاه درون چشمانش همچون خنجر تیز در شبهای سرد و سوزناک زمستان بود؛ انقدر وحشت کرد که در یک ان مابقی حرفش را فراموش کرد، به سختی اب دهانش را قورت داد و عرقی سرد تمام بدنش را در بر گرفت.

حرف اشتباهی زدم؟

ارباب جوان همانطور که بر خود میلرزید این سوال از ذهنش گذشت اما قبل از انکه بتواند در فکر فرو رود مو شی سیر نگاهش را تغییر داد. ان نیمرخ جذابش دوباره به بی تفاوتی ارام خود بازگشته بود و هیچ چیز غیرعادی ای دیده نمیشد.

گویی ان نگاه بیرحمانه چندی پیش تنها زاییده تخیلات خودش بود.

مورونگ لیان حالت بچه های لوس و بی ادب را به خود گرفت و با اسودگی گفت:"واقعا که خیلی جالبین.میدونین گو مانگ کیه؟ اون یه افسر درجه یک نظامی بازنشسته، برده قدیمی من و برادر بزرگتر ژنرال مو شیه."

مو شی :"....."

"حتی اگه نتونه سرویس بده،بنظرتون کسیه که بشه از بزم امشب کنارش گذاشت؟" مورونگ لیان همانطور که حرف میزد نگاهش را گرداند و با کینه توزی روی مو شی فرود اورد "از اونجایی که ژنرال مو برگشته و قراره تو دورهمی کوچیک عمارت من شرکت کنه، باید تمام تلاش خودمو بکنم تا به اونم خوش بگذره، چطور ممکنه رسم مهمون نوازیو به جا نیارم؟"

شعله های خشم درون مو شی زبانه کشید، قدرت لشکری ده هزار نفره در او جوشید، افکار مرگباری که در پشت مژه های بلدنش خفته بود رفته رفته چشم باز کرد.

با هر کلمه اضافی ای که مورونگ لیان بر زبان میاورد چشمان مو شی تیره تر میشد.

او نمیخواست شخصا شاهد وضعیت فلاکت بارگو مانگ در مقابل این افراد باشد.

اما مورونگ لیان سرسختانه با هر کلمه اش نقطه حیاتی او را میفشرد و با هر جمله به قلب او زخم میزد.

بعد از اینکه حرفش تمام شد، گوشه دهانش بالا رفت و لبخندی شوم را به نمایش گذاشت.

"ژنرال مو بزرگترین دشمنت گومانگ شیشونگ خودته... کنجکاو نیستی الان که من تربیتش کردم چه شکلی شده؟ نمیخوای با چشمای خودت ببینی؟"

سرانجام، همگی به عمارت وانگشو رفتند.

خانه اربابی وانگشو در قسمت شرقی چانگهوا واقع بود، و بنایی بزرگ و باشکوهی داشت. در قسمت بالای عمارت توتمی[1]بود که با مهری طلسم شده بود و در تمام طول سال با الگوی خفاشی[2]جا به جا میشد؛ این الگو نشان خاندان وانگشو بود.

---

[1] اگه نمیدونید توتم چیه: توتم معمولاً به عنوان یادمانی از نیاکان یک خاندان یا طایفه عمل می‌کند و افراد طایفه توتم را دارای نیرویی برای حمایت و حفاظت از طایفه می‌دانند.

[2] من که خودم نمیدونستم الگوی خفاشی چیه! (الگوی خفاش از الگوهای کاربردی هارمونیکه، اگه میخواید بیشتر راجبش تو گوگل بخونید) فکر کنم (مطمئن نیسم) چون الگوش شبیه w هس که اول اسم Wangshu عه، این نماد خاندانشونه.امیدوارم درست ترجمه کرده باشم!!! اینم شکلش:

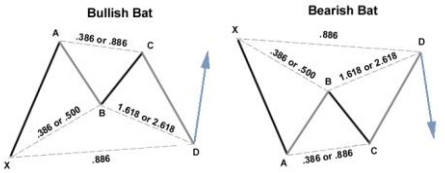

مستخدمان داخل عمارت اکثرا لباس هایی به رنگ ابی تیره به تن داشتند که حاشیه پایین ان با رنگ طلایی تزیین شده بود.

در چانگهوا این یک قانون بود که لباس همه خانواده های مربوط به امپراطور باید حاشیه دوزی طلایی داشته باشد. اما بنابر دستور شخص امپراطور، رنگ پایه متفاوت بود.برای مثال،عمارت شی-هه لباس هایی مشکی با لبه های طلایی داشت و یا در عمارت یو که لباس ها سفید با لبه های طلایی بود.

در ان لحظه، هشت هزار فانوس معنوی نفیس در سراسر اسمان پهناور روشن شده بود؛ مهمانی ای که ترتیب داده شده بزرگ و پرزرق و برق بود، مهمان ها میخوردند و مینوشیدند و به دنبال کیف خود بودند. در میانه های مهمانی، همه جسارت پیدا کرده و خود را رها کردند؛ ان تازه کارهایی که چندی قبل دست و پا بسته و بیچاره بنظر میرسیدند هم به هیجان امده و به مهمانی پیوستند، نوشیدند،بازی کردند و فضایی شاد و سرزنده را به وجود آوردند.

مورونگ لیان روی تخت بامبو لم داده بود؛ با انگشتان باریک و سردش یک تکه نقره را نگه داشته و رایحه درون بخوردان را بو میکشید.

ان رایحه نوعی مخدر بود که توسط پادشاهی لیائو تولید میشد.وقتی از دور استشمام میشد مسئله چندانی ایجاد نمیکرد، اما وقتی از نزدیک تنفس میشد، فرد احساس میکرد میتواند در هفت اسمان شناور شود. اما وقتی اثرات ان از بین میرفت فرد را داخل یک غم و افسردگی عمیق فرو میبرد. برای تجربه مداوم ان حالت خوش چاره ای نبود جز اینکه چند روز یکبار ان را دود کنند؛ در نتیجه اعتیادی نبود که به راحتی بتوان ان را ترک کرد.

مو شی به قیافه مست و خمار مورونگ لیان نگاهی انداخت؛ ان صورت رنگ پریده و لاغرش پشت ابری از دود محو شده بود و این حالت مو شی را بسیار ازار میداد.

یو چنچینگ که کنار او نشسته بود به مورونگ لیان که بخوردان را بو میکشید نگاهی انداخت. فضولی اش گل کرده بود و میخواست از نزدیکتر نگاه کند که موشی جلویش را گرفت.

"بشین."

"میگم اون .... اون چیه؟"

مو شی ارام جواب داد "خلسه اور."[۳]

یو چنچینگ برای یک لحظه جا خورد :"اه، خلسه اور پادشاهی لیائو؟" یواشکی به ان طرف نگاهی انداخت "بنظر میاد وانگشو-جون حسابی بهش معتاده، بیخود نبود اینسری انقدر حالش خراب بود."

"اگه فقط یکبار همچین مخدری رو بو کنی، پدرت قطعا سالها تو اتاقت حبست میکنه بدون اینکه بزاره بیای بیرون."

یو چنچینگ گفت :"پدر من؟ پدر من هیچ وقت انقدر تند برخورد نمیکنه. ته تهش بترسونتم که اویزونم میکنه و کتکم میزنه. سالها تو اتاق حبس کردن تنبیهیه که فقط ژنرال مو میتونه بهش فکر کنه."

بدون انکه منتظر ابراز دلخوری مو شی بماند لبخند زد و اضافه کرد :"به هر حال، نگران نباش. من اصلا هیچ وقت دنبال همچین خوشی های توهم اوری نبودم و

[۳] ترجمه تحت الفظیش "زندگی چیزی نیست جز یک رویا" بوده.

نیستم! من یه ادم شاد و دوست داشتنی ام، به یه چیزی مثل خلسه اور نیاز ندارم که از زندگیم لذت ببرم، تازه نگرانی ای ندارم که بخام اینجوری فراموشش کنم!"

اما غفلتا ان چند کلمات اخر مستقیم در گوش مورونگ لیان فرورفت.

مورونگ لیان که داشت عطر باقی مانده داخل بخوردان طلایی جانور شکل را بو میکشید پوزخندی نفرت انگیز روی صورتش نقش بست صدایش مانند دودی که دورش را گرفته بیحال و وا رفته بود :"فراموش کردن نگرانی؟ پوف، خلسه اور خیلی گرونه. با سرمایه ای که خاندان یو داره حتی اگرم بخوای دود کنی نمیتونی پولشو بدی."

یوچنچینگ که نمیخواست با او بحث کند با خونسردی جواب داد :"بله، اصالت وانگشو-جون اشرافیه، ثروت شما با سرمایه های کشورمون برابری میکنه. به هیچ وجه امکان نداره من با شما قابل مقایسه باشم."

مورونگ لیان از این حرف خشنود شد،سرش را چرخاند و پرسید:"شی-هه جون، تو یکم نمیخوای؟"

مورونگ لیان با دیدن قیافه جدی مو شی، بدنش را خم کرد و هرهر خندید:
"اوخ، اوخ،یادم رفته بود ژنرال مو هم به سادگی عادت کرده و از تجملات و ولخرجی متنفره.اه،مثل اینکه تو کل چانهوا فقط خودمم که میتونه از این جنس اعلا پادشاهی لیائو لذت ببره."

مو شی واقعا نمیخواست خیلی با او حرف بزند.

در خاطراتش مورونگ لیان پست ترین و نفرت انگیز ترین ادمی بود که میشناخت اما هیچ وقت تصور نکرده بود که میتواند تا این حد در کثافت دست و پا بزند.

ان مرد به جایگاهی که خون نجیبش به او اعطا کرده بود میبالید اما هرگز سخت کار نکرده و در عوض فقط در اعماق مرداب تباهی فرورفته بود. این روزها میشد او را با یک جسد متحرک نئشه یکسان دانست.

انچه لی وی گفت درست بود، واقعا تمام وجودش فاسد شده بود.

"سرورم."

در همان زمان، خدمتکار عمارت وانگشو وارد شد و به مورونگ لیان اطلاع داد: "همونطور که دستور داده بودید،اون چند نفرو از خونه باغ لو می اوردن."

"اوه، عالیه، بیارینشون تو."

ضیافت به سر حد شور و شعف رسیده بود و تمام مهمانان مست و سرخوش بودند. وقتی خدمتکار دستور را شنید، مودبانه اطاعت کرد و دستانش را بر هم زد تا بهترین مردان و زنان فاحشه خانه داخل اورده شوند و مجلس را بیش از پیش سرحال بیاورند.مو شی سرش را چرخاند و همچون عقاب با جفت چشمان سیاهش به ورودی اتاق چشم دوخت.

اویزهای مروارید و یشم پرده با صدای جرنگی کنار رفت و چند ردیف مرد و زن با اندازه و اندام های مختلف همراه خدمتکار داخل شدند. میان انها نوع همه ادمی بود، پاکدامن یا فاسد، مغرور یا سربزیر، بی رغبت یا خواهان.....

تنها گو مانگ غایب بود.

"اینا همه فاحشه هایی هستن که از خونه باغ لو می فرستادن. اقایون، اگه موردی هس که به چشمتون خوش اومده، راحت باشید و هر چقدر دلتون میخواد باهاش

حال کنید." مورونگ لیان با بی حالی دستش را تکان داد :"اینا فقط یه مشت جنده دوزاری ان، حتی اگه انقدر باهاشون بازی کردید که مردن،فقط بزارید پای مهمون نوازی من. امروز، این ارباب شخصا همتونو دعوت کرده پس نباید از خوشحالی اشک بریزید و وقتی به افتخار من دست میزنید با صدای بلند از من قدردانی کنید؟"

جمعیت بلافاصله دستان خود را به شکل فنجان دراورند.[۴]

"وانگشو-جون خیلی دست و دلبازه!"

"همونطور که از پسرعموی شاه انتظار میره،مهم نیست چه کاری باشه وانگشو-جون میتونه با یه بشکن انجامش بده! واقعا حسادت برانگیزه."

گروهی دست و پای مورونگ لیان را بوسیدند و با شور و شوق ان فاحشه های بیچاره را به زور به طرف خود کشیدند تا در نوشیدنی همراهیشان کنند و سرگرمشان سازند. برای یک لحظه، در صحنه اشوب به پا شد و حرفهای زننده شان از هر طرف شنیده میشد.

"هی خوشگله، اسمت چیه؟"

"بیا، بیا این فنجونو برای برادر بزرگت پر کن."

حالت چهره مو شی بیش از پیش بهم ریخت اما برای مدتی طولانی همچنان در سکوت تحمل کرد. واقعا احساس میکرد دیگر طاقت شنیدن این حرفها را ندارد، همین که خواست بلند شود و از انجا برود، صدای مورونگ لیان را شنید که لبخند زنان گفت :"شی-هه جون، تو از هیچ کدوم خوشت نیومد؟"

---

[۴] نشون دهنده احترامه مثکه :/

"تو مستی."

مورونگ لیان با نیشخند گفت :"من مست نیستم. شی-هه جون، انقدر برای رفتن عجله نداشته باش. اون مردی که منتظرشی اینجاس، اما جدیدا اخلاقش عجیب شده. وقتی خونه باغ لو می میارنش بیرون وحشت میکنه. بخاطر همین، تنهایی بیرون در وایساده و حاضر نیس بیاد تو."

وقتی این را گفت، فنجان دیگری شراب برای خودش ریخت، و همه را در یک جرعه نوشید.

"اگه حرفمو باور نمیکنی، خودت برو ببین."

مو شی سرش را چرخاند تا بیرون در را نگاه کند، میان رشته های اویزان پرده، هیبتی خمیده دیده میشد، مثل حیوانی که حالت دفاعی گرفته و در تاریکی پنهان شده و همانطور که بیرون را خیره شده با تردید اطرافش را بررسی میکند.

"دیدیش؟" مورونگ لیان گفت: "میخوای با زور بیارمش داخل تا باهاش خوش بگذرونی؟"

وقتی دید مو شی جواب نمیدهد لبخند زد، گونه هایش قرمز شد. کش و قوسی به بدنش داد سپس فریاد زد: "آی، همگی دست نگه دارید!"

"وانگشو-جون، چیشده؟"

مورونگ لیان چشمانش را باریک کرد و در یک ان نفرت و بدجنسی درون صورتش به اوج خود رسید:"واقعا که هیچکدومتون ادب ندارید، همتون سریع پریدید و

معشوقه خودتو بغل کردید. اصلا توجه کردین که اغوش باارزش شی-هه جونمون هنوز خالیه؟"

مو شی :"....."

اگر روز دیگری بود کسی جرات میکرد با شی-هه جون شوخی کند؟! اما اکثر این اربابان جوان فقط بدنبال تفریح و خوشگذرانی بودند؛ اگر خار در پایشان میرفت نزدیک میدان جنگ هم نمیشدند، اگر زخمی جدی برمیداشتند، از تخت بیرون نمیامدند.جدا از اینکه بخاطر مستی در حال خود نبودند خیلی از انها قبلا با مو شی کار نکرده بودند بنابراین حرفهایی که نباید بر زبان اوردند.

یکی نچ نچ کرد و خندید:"شی –هه جون، پایتخت امپراطوری که مثل ارتش نیس، تا دلت بخواد جیگر ریخته؛ تازه اونایی که زیر دست وانگشو-جونن تو خوشگلی همتا ندارن، چرا بازم قبول نمیکنی؟"

"شی-هه جون، تو الان تو اوج دوران جوونیتی، اما همش درگیر کار و مسائل نظامی هستی. یه وقتایی باید ول کنی بره، میدونی دیگه؟"

"درسته، ژنرال مو هزار بار تو تالار عاشورا بوده اما یبارم پاشو تو فاحشه خونه نزاشته. زندگی کوتاهه، ادم باید از حال لذت ببره، هاهاها."

میان این افراد، یو چنچینگ هنوز هوشیار بود و همین که چشمش به قیافه مو شی افتاد با خود فکر کرد که اوضاع خیلی خوب نیست و سریع گفت :"هوی هوی هوی! شماها نمیخواید خفه شید؟"

مو شی نگاهی به او انداخت و با خود اندیشید که خیلی کم پیش میاید این بچه اینطور با ملاحظه رفتار کند.

و در اخر ادامه صحبت های وی را شنید:"اگر همینطور به چرت و پرت گفتن ادامه دادید و ژنرال مو از عصبانیت شروع به کشتن همتون کرد، من اولین نفر در میرم!"

مو شی:"....."

همه نیمه مست با گیجی و منگی به یکدیگر نگاه کردند، روی صورتهایشان لبخندی احمقانه نقش بسته بود. میان این سکوت مرگبار و عذاب اور مورونگ لیان چشمان افسونگرش که مستی در ان موج میزد را چرخاند و با خونسردی گفت :"شی-هه جون، میون این همه ادم فوق خوشگل و استثنایی، تو نه زنا رو میخوای و نه مردا رو. خب، خب، خب، یه نگاه به خودت بنداز ....."

بنظر میامد نیتی شوم در سر در دارد، لبخند زنان ادامه داد:"در واقع اون کسی که همیشه میخواستی و تو ذهنت بوده همون دشمن قدیمیته، مگه نه؟"

وقتی حرفش را تمام کرد به سمت ورودی فریاد کشید :"زودباشید! اون ژنرال خائن گو مانگو بگیرید و بیارید پیش ژنرال موی عزیزمون!"

انچه خواهید خواند...

قسمت بعد: شی-هه جونِ متظاهر

مو شی ارام خم شد و روی یک پا زانو زد، با دستی که در دستکش مشکی قرار داشت چانه گو مانگ فشرد و ان را بلند کرد، با دیدن وضعیت گو مانگ، لرزشی غیر قابل توصیف قلبش را دربر گرفت. چشمانش را بست و بلند شد "ببریدش."

هشتگ # مینی تئاتر:

آ-لیان: چرا همتون انقدر از من متنفرید؟ چرا همش دارید فحشم میدید؟؟ اگه من زورکی گو مانگو نمیاوردم، این خائن کوچولو دوباره سرو کلش تو داستان پیدا میشد؟! مو شی دوباره میتونست ببینتش؟..... نه! ممکن نبود! عاخه چطوری ممکنه من اینجا ادم بده داستان باشم؟؟؟؟ دیگه کمک واضح تر این!!!! مشخصه که من دارم به این دوتا کفتر عاشق لطف میکنم! انصافتون کجا رفته؟! گو مانگ تو جونتم بخاطر من بدی کمه! انقدر زحمت بکش،پول خرج کن،مهمونی بده تا اقایون همو ببین بعد هی فحش بخور هی فحش بخور! بشکنه این دست که ....! شماها واقعا احساسات منو خدشه دار کردید! کی حال منو خوب میکنه؟ کی جوابگوی این قلب شکسته منه؟؟؟ کی میخواد در عوض فحشایی که خوردم و میخورم و خواهم خورد برام جبران کنه؟؟؟؟!!!!

گو مانگ (کاااملا جدی): اگه یه گرگ ماده برام بیاری میام داخل.